



طبع زمانه و تأثیر زمینه

زمانی که دانشمندان اروپایی با مقدمه ابن‌خلدون آشنا شدند از آنچه در برابر خود می‌دیدند متحیر بودند.

بازخوانی نقش تاریخ و اقلیم در تربیت و رفتار از نگاه متفکران مسلمان طبع زمانه و تأثیر زمینه

زمانی که دانشمندان اروپایی با مقدمه ابن‌خلدون آشنا شدند از آنچه در برابر خود می‌دیدند متحیر بودند.

زیرا آنان پیش از مطالعه مقدمه می‌پنداشتند نخستین کسی که درباره فلسفه تاریخ به بحث پرداخت [#171&ویکو»](#); است و نیز می‌پنداشتند کسی که جامعه‌شناسی را پایه‌گذاری کرد و اصول آن را براساس علمی مستقل مبتنی ساخت [#171&اگوست کنت»](#); است. اما با مطالعه مقدمه دیدند که ابن‌خلدون سه قرن و نیم پیش از ویکو و چهار قرن و نیم پیش از اگوست کنت به این مباحث پرداخته است.

دانشمند جامعه‌شناس [#171&گومپلوچ»](#); درباره ابن‌خلدون می‌گوید: رواست که ابن‌خلدون را متفکری امروزی به تمام معنی این کلمه و از تمامی جهات در نظر بگیریم... در حقیقت نوشته‌های ابن‌خلدون در این باره عبارت از همان مسائلی است که ما در این عصر آنها را به نام جامعه‌شناسی می‌خوانیم.

[#171&کولوزیو»](#); درباره ابن‌خلدون نوشته است: هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که ابن‌خلدون مناطق مجهولی را در عالم وضع اجتماع کشف کرده است. وی بر ماکیاولی و مونتسکیو و ویکو در ایجاد و وضع دانش نوینی که عبارت از نقد تاریخی است پیشی جسته است. همچنین اظهار کرده است: ابن‌خلدون نخستین نویسنده‌ای است که در جهان در موضوع فلسفه تاریخ به بحث و تحقیق پرداخته است.

[#171&ناتانیل اشمیت»](#); استاد دانشگاه کورنیل آمریکا در سال ۱۹۳۰، ابن‌خلدون را پایه‌گذار فلسفه تاریخ و دانش جامعه‌شناسی خواند و اظهار کرد که حتی اگوست کنت هم در نیمه قرن نوزدهم به مقام ابن‌خلدون در جامعه‌شناسی نرسیده است.

[#171&توبین بی»](#); درباره ابن‌خلدون می‌گوید:... قدرت اندیشه او [ابن‌خلدون] در ذهن هرکس که مقدمه را بخواند همواره زنده می‌ماند. همچنین می‌گوید: ابن‌خلدون در مقدمه‌ای که برای تاریخ عمومی خود نوشته به درک و تصور و ابداع فلسفه‌ای برای تاریخ نایل آمده است که بی‌شک در نوع خود از بزرگ‌ترین اعمال به شمار می‌رود، فلسفه‌ای که با هر عقلی و در هر زمان و مکان تطبیق می‌کند.

ابن‌خلدون با تحلیل طبع روزگار (تاریخ) و وضعیت اقلیمی سرزمین‌های مختلف، تأثیر این موارد بر جسم و روان و جامعه انسانی را سنجیده و بیان کرده است. مثلاً معتقد است که در طول تاریخ تمدن‌های بزرگ در اقلیم‌های معتدل کره زمین شکل گرفته‌اند.

بخش‌هایی از ترجمه آنچه عبدالرحمن ابن‌خلدون در شناخت تأثیر عوامل زیستی در تکوین رفتار انسان و جوامع نوشته از این قرار است:

هنگامی که عادات و احوال بشر یکسره تغییر یابد، چنان است که گویی آفریدگان از بن و اساس دگرگونه شده‌اند و سرتاسر جهان دچار تحول و تغییر شده است، گویی خلقی تازه و آفرینشی نویناد و جهانی جدید پدید آمده است. این است که عصر ما به کسی نیازمند بود تا کیفیات طبیعت و کشورها و نژادهای گوناگون را تدوین کند و عادات و مذاهبی را که به سبب تبدل احوال مردم دگرگونه شده است، شرح دهد...

نظریه اجتماعی ابن‌خلدون

اجتماع نوع انسان ضروری است (الاجتماع الانسانی ضروری) و حکیمان این معنی را بدین‌سان تعبیر می‌کنند که انسان دارای سرشت مدنی است، یعنی ناگزیر است اجتماعی تشکیل دهد که در اصطلاح ایشان، آن را مدنیت گویند و معنی عمران همین است. (الانسان مدنی بالطبع ای لابد له الاجتماع الذی هو المدینه فی الاصطلاحهم و هو معنی العمران).

دولت و پادشاهی در برابر عمران به منزله صورت برای ماده است (أَنَّ الدَّولَةَ وَالْمُلْكَ لِلْعِمْرَانِ بِمِثَابَةِ الصَّوْرَةِ لِلْمَادَةِ). ... انسان ساخته و فرزند عادات و مأنوسات خویش خود است نه فرزند طبیعت و مزاج خویش و به هرچه در آداب و رسوم مختلف انس گیرد تا آنکه خوی و ملکه و عادت او شود سرانجام همان چیز جانشین طبیعت و سرشت او می‌شود....

دیگر از اغلاط پوشیده تاریخ از یاد بردن این اصل است که احوال ملت‌ها و نسل‌ها در نتیجه تبدل و تغیر اعصار و گذشت روزگار تغییر می‌پذیرد و این به منزله بیماری مزمنی است که بسیار پنهان و ناپیداست؛ زیرا جز با سپری شدن قرن‌های دراز روی نمی‌دهد. اما ذکر کردن کیفیات عمومی سرزمین‌ها و نژادها و اعصار برای مورخ به منزله اساسی است که بیشتر مقاصد خویش را بر آنها مبتنی می‌کند و تاریخ خود را به وسیله آنها واضح و روشن می‌سازد....

«؛و چون مردم فاس که از بلاد مغرب است در کوهستان‌های سرد زندگی می‌کنند، می‌بینیم که چگونه مانند کسانی به‌سرمی‌برند که سر به گریبان اندیشه فرو می‌برند و تا چه حد در اندیشیدن فرجام کار زیاده روی می‌کنند، بدان‌سان که حتی برخی از مردم آن شهرآذوقه و خوراک دو سال خویش را از گندم اندوخته می‌کنند و برای خریدن قوت روزانه خود سحرگاهان روانه بازار می‌شوند از بیم اینکه مبدا چیزی از اندوخته آنان کاسته شود و اگر این خاصیت را در اقلیم و شهرها مورد تحقیق و جست‌وجو قرار دهیم خواهیم دید که کیفیات هوا در اخلاق آدمی تأثیر می‌بخشد و خدای آفریننده داناست.«؛

نگاهی به تعالیم فارابی و ابن‌سینا

فارابی، دانشمند ایرانی در فلسفه مشاء اختلاف اخلاق‌ها را در نتیجه اختلاف آب‌وهوا می‌داند و می‌گوید که مردم در هر منطقه که زندگی می‌کنند تحت تأثیر وضع آب و هوا، زمین، عوامل جغرافیایی و اوضاع اقلیمی آن هستند با بررسی فصل‌های مختلف کتاب «؛سیاست‌المدنیه«؛ وی می‌توان تعلیم و تربیت، اقلیم، طبیعت و نوع خلقت را در موضوع اختلاف اخلاقیات موثر دانست. ابن‌سینا انسان‌های با مزاج معتدل را از حیث کنش‌های حسی و بخشی‌نیرومند و کردارشان را معتدل و مرتب می‌داند. ابوعلی‌سینا در مقام پزشک به درمان سوءمزاج‌ها می‌پردازد و برای هریک راهکارهایی دارویی بیان می‌کند.

ابن‌سینا اعتدال مزاج انسان را بسته به نژاد و آب‌وهوای موطن او می‌داند. آب‌وهوا نه تنها از لحاظ عوامل طبیعی در مزاج موثر است بلکه از لحاظ سماوی و رابطه و انطباق نزدیکی که بین انسان و جهان وجود دارد نیز اثر خود را باقی می‌گذارد. به عنوان مثال، اقلیم چهارم که معتدل‌ترین اقلیم‌هاست، موطن مردمانی است که مزاج آنها از بقیه ساکنان کره زمین معتدل‌تر است. ابن‌سینا درباره ارتباط مزاج انسان و مکان چنین می‌گوید: «؛به نظر می‌رسد که هریک از اصناف ساکنان زمین دارای مزاج خاصی هستند موافق با آب‌وهوای اقلیم آن و در هر مورد مزاج دارای جنبه افراط و تفریط می‌شود.«؛

بنا به آنچه بیان شد، از نظر ابن‌سینا و اطبای اسلامی مزاج مکان، موافق با مزاج انسان است و با بررسی مزاج مکان، مزاج انسان نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، با مشاهده کیفیات فیزیکی عناصر چهارگانه در محیط پیرامون می‌توان به خصوصیات رفتاری و اخلاقی انسان‌ها با مزاجی متناسب با همان عناصر پی برد. به عنوان مثال، رطوبت و آب که دارای شکل مشخص نیست و متناسب با ظرف خودش شکل‌پذیر می‌شود و با تغییر ظرف، سریعاً تغییر شکل می‌دهد متناظر با انسانی است که دارای طبع نزدیک به رطوبت بوده که ادراکات را سریع فهم می‌کند و تغییر شکل می‌دهد؛ همانند خصوصیات رفتاری و اخلاقی انسانی که دارای طبع نزدیک به یبوست است. این افراد دیر می‌فهمند ولی وقتی فهمیدند هرگز از یادشان نمی‌رود. همچنین که رطوبت انعطاف‌پذیری می‌دهد، حرارت سبب ایجاد تحرک، پویایی و جنبش در اجسام و پدیده‌ها می‌شود و به عبارتی تند و شدت، برآمده از طبع و اقلیم گرم است. در مقابل برودت سبب کاهش تحرک و جابه‌جایی می‌شود و به انسان و سایر موجودات دارای این طبع، کندی و رخوت می‌دهد. بنابراین ویژگی‌های طبعی انسان با محیط طبعی همساز است.

نگاهی به تعالیم شیخ اشراق، سهروردی

رویکرد اشراقی سهروردی سبب می‌شود که منشأ همه اقلیم‌ها و خصلت‌ها را عالم مثالین و ملکوتی بدانند. وجود چنین منشأ ثابتی برای همه پدیده‌های طبیعی موضوع جبر جغرافیایی و جبر فراجغرافیایی را قوی‌تر می‌کند. سهروردی ریشه‌های اخلاقی و روانی انسان را در مزاج می‌بیند و به زبان تمثیل و شعر به شرح آنها می‌پردازد.

وی معتقد است که انسان در نهایت می‌تواند از بند خصیصه‌ها و صفاتی که برآمده از مزاج، طبع و محیط‌های گوناگون است رهایی یابد و چنین می‌گوید: «؛هرکه خواهد بدان شهرستان رسد، این چهار طاق با شش طناب بگسلد و کمندی سازد و زین عفت بر مرکب شوق نهد.«؛

منظور از چهار طاق، عناصر چهارگانه و شش طناب، جهات شش‌گانه است. سهروردی بدن انسان را ترکیبی از روح، عضو، خلط و قضا و

روح را متشکل از سه قسمت روح نباتی، روح حیوانی و روح نفسانی می‌داند و در ادامه محل روح نفسانی را در طبقات سه‌گانه دماغ معرفی می‌کند.

نگاهی به تعالیم ابن عربی

آنطور که از اندیشه ابن عربی برمی‌آید، اخلاق زیرمجموعه‌ای از احوالات انسان است و به صورت مستقیم و غیرمستقیم با زمان، نسبت‌های الهی، اختلاف حرکات و بقیه عوامل نامبرده در ارتباط است. این ویژگی‌ها به نوبه خود سبب به‌وجود آمدن اقلیم‌هایی در مکان‌های گوناگون شده است. بنابراین تاثیر طبیعت، اقلیم و مکان بر اخلاق و احوال همه موجودات و از جمله بشر در هریک از موارد هشت‌گانه فوق به ظهور می‌رسد و همه اعضا آن منطقه به عنوان فرزندان آن اقلیم مطرح می‌شوند.

واژه اخلاق جمع خلق است که هم به معنای شخصیت و هم به معنای خصلت است. واژه خلق در قرآن دو بار و در حدیث به‌کرات به کار رفته است. این واژه تنها در تلفظ و نه در نوشتار، با واژه خلق متفاوت است. بنابراین خود واژه خلق با خلق مرتبط است و به عبارت دیگر خلق و خو ریشه در خلقت، یعنی ماهیت بالفعل اشیا دارد. بنابراین می‌توان برای ویژگی‌های اخلاقی و زمینه‌های پیدایش آن از منظر ابن عربی به ریشه‌های خلقت و طبایع گوناگون مراجعه کرد. طبع و مزاجی که در آثار ابن عربی مطرح است، ترکیبی از اصول و ارکان چهارگانه «حرارت و برودت«، به عنوان فاعل و «رطوبت و یبوست«، منفعل است. به گفته ابن عربی برودت پدران طبیعی و رطوبت و یبوست مادران طبیعی هستند و هریک متصف به صفاتی نظیر حیات (حرارت)، علم (برودت)، اراده (یبوست) و قدرت (رطوبت) هستند.

بنابراین با امتزاج این اصول و ارکان، اقلیم‌ها و طبایعی «گرم و خشک«، «گرم و مرطوب«، «سرد و خشک« و «سرد و مرطوب (معتدل)« پدید می‌آید. از دیدگاه ابن عربی حالات و رفتارهای اخلاقی که برگرفته از ترکیب اخلاط و ارکان است، صفاتی ثابت و تغییرناپذیر برای انسان ایجاد می‌کند و آن را ذاتی و مزاج خاص فرد یا موجود می‌داند. وی همه خلق‌ها را از صفات الهی می‌داند و در نتیجه، همه آنها را جزو مکارم اخلاق به حساب می‌آورد. به نظر ابن عربی خلق و خواها کاملاً مذموم و ممدوح نیستند بلکه تابع شرایطی هستند که مردم در آن واقع می‌شوند لذا اگر شرایط به‌طور مناسب تغییر کند خلق و خواهایی که رذایل نامیده می‌شوند به فضیلت بدل می‌شوند. بنابراین خلق‌ها فی‌نفسه مباح هستند و واژه‌هایی نظیر مستحب، مکروه، حرام و حلال در رابطه با نحوه اعمال اخلاق و عوارض خارجی آن به‌کار می‌رود.